شاهد کودک

ماهنامه‌ی شاهد کودک
شماره ۱۲ دی ۱۳۸۵
بها ۱۵۰۰ ریال



کانگورو ۳
پودر عجیب ۴
درخت تنها ۶
واژش زمستانی ۹
عروسک واژه‌ها ۱۰
لانه، لانه است! ۱۲
پوستر وسط ۱۴
جدول ۱۶
معرفی کتاب ۱۸
رنگ کن! ۱۹
لطیفه ۲۰
فرم اشتراک ۲۱
عکس ۲۲
دنیای گربه‌ها ۲۴
آثار بچه‌ها ۲۶
داستان کودک ۲۷













صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسؤول: حسین دهقان
سردبیر: عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
دبیر تحریریه: سپیده خلیلی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
صفحه‌آرایی: مهسا بزرگ‌امید
مدیر هنری: سید حسام الدین طباطبایی
خدمات چاپ و توزیع:
موسسه فرهنگی هنری شاهد
چاپخانه :مرکز چاپ - خ دکتر شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
امور فنی و صفحه‌آرایی: آتلیه شاهد

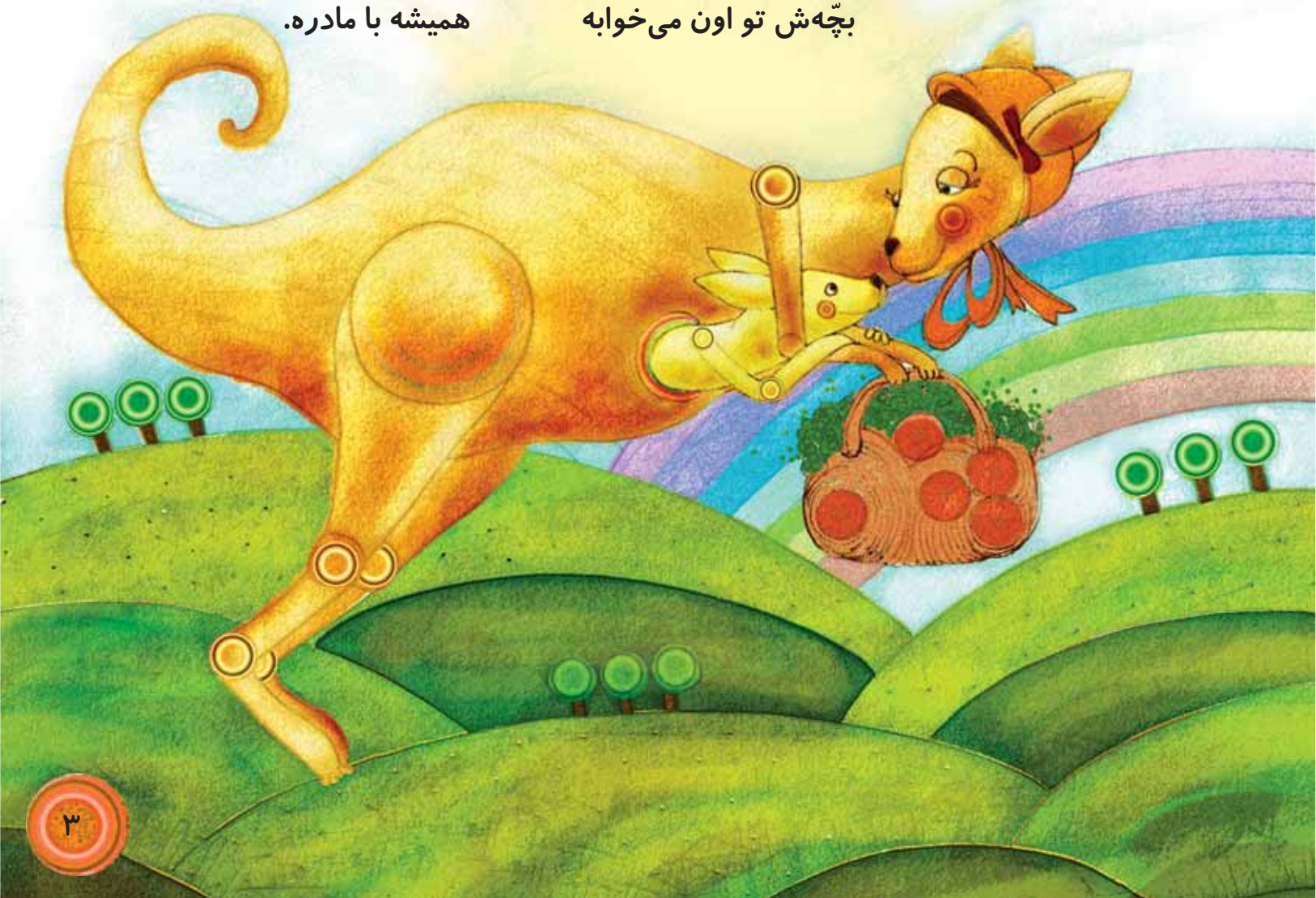
تصویر روی جلد:حسن عامه‌کن
نشانی: تهران خیابان آیت‌الله طالقانی،
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی، شماره‌ی ۳
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵
email: koodak@shahedmag.com
تلفن:۸۸۸۳۵۱۰۸

کانگورو

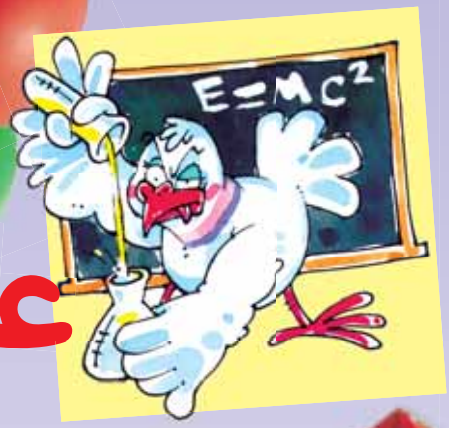
• مهری ماهوتی
• تصویرگر: مهناز صبور

اتل متل، یه کانگروی ناقلا
می‌پره روی سبزه‌ها
همراش یه کیسه خوابه
بچّه‌ش تو اون می‌خوابه

دست و پاهای کوچولوش لاغره
خوش به حالش
همیشه با مادره.







علمی

پودر عجیب

• سپیده خلیلی
• تصویر: فریبا بندی



توی یک شیشه‌ی کوچک کمی آب بریز. بعد دو قاشق چایخوری «بیکینگ‌پودر» به آن اضافه کن. بیکینگ‌پودر برای پختن شیرینی به کار می‌رود. در آخر هم کمی سرکه بریز. حالا به سرعت یک بادکنک را به دهانه‌ی شیشه وصل کن. شیشه را به شدّت تکان بده و توجّه کن که چه اتّفاقی می‌افتد.

همین که سرکه را به بیکینگ‌پودر اضافه کنی، می‌توانی ببینی که چه کفی در شیشه درست می‌شود. بعد حباب‌های ریز خیلی زیادی به وجود می‌آید. همین حباب‌ها، بادکنک را باد می‌کنند.

بیکینگ‌پودر در شیرینی‌پزی هم همین کار را انجام می‌دهد. آن را با خمیر مخلوط می‌کنند تا کیک هنگام پختن پوک و نرم شود.



درخت تنها

• مجید ملامحمدی
• تصویرگر: حسن عامه‌کن

خدمتکار پیر مسجد داشت با همسرش حرف می‌زد. درخت به آن دو خوب نگاه کرد. بعد آه کشید و گفت: «کاش که با من هم حرف می‌زدند. چقدر من تنها و خسته هستم!»

دوباره غصّه خورد و نگاه کرد به آسمان. هیچ ابری در آن نبود. حالا مدّت زیادی بود که آب نخورده بود. یعنی خدمتکار پیر به پایش آب نریخته بود. از مُردن می‌ترسید و می‌گفت: «نکند یک روز من را با تبر تکّه تکّه کنند. خدایا خیلی می‌ترسم...»

بعد به گریه افتاد. چند تا گنجشک از بالای سرش رد شدند. دلش سوخت. حالا پرنده‌ها هم با او دوست نبودند؛ چون خشک بود. نه برگ داشت، نه شاخه و نه میوه. لختِ لخت بود.

درخت از بی‌حوصلگی چشم‌هایش را بست، اما همین که به خواب رفت، سر و صدای آرامی به گوشش خورد. فکر کرد دارد خواب می‌بیند. اما سر و صدا بیشتر و زیادتر شد. فوری چشم‌هایش را باز کرد. جمعیّت زیادی به حیاط مسجد آمده بودند.

درخت خشک از آمدن آنها تعجّب کرد. یک مرد جوان و زیبا در میان آنها بود. او را نشناخت. مرد جوان با مهربانی نگاهش



کرد. انگار از درد دلِ درخت خبردار بود. مرد جوان جلو آمد. به سر تا پای او خوب نگاه کرد و به یکی از همراهانش گفت: «برای من آب بیارید، می‌خواهم وضو بگیرم.»

مردی رفت و یک کوزه آب آورد. مرد زیبا آب را گرفت و توی باغچه‌ی کوچک زیر درخت وضو گرفت. مردم از کار او تعجّب کردند. اما دل درخت شاد شد؛ چون آب خنکی به ریشه‌هایش رسید. کم‌کم خستگی و درد از همه جای

بدنش بیرون رفت.

مرد جوان خندان و شاد به مسجد رفت. نماز مغرب و عشاء را با مردم خواند. بعد بیرون آمد. ناگهان صدای الله‌اکبر مردم بلند شد. یک نفر درخت خشک را به بقیّه نشان داد و فریاد زد: «درخت خشک پر از برگ و میوه شده است.» درخت خشک که غرق لذّت بود به خودش نگاه کرد. فوری به گریه افتاد. مردها یکی‌یکی به تنِ داغ او دست کشیدند و آن را بوسیدند. مرد جوان هم داشت دعا می‌خواند. ناگهان گنجشک‌های زیادی بر شاخه‌هایش نشستند.

ورزش زمستانی

• تصویرگر: فاطمه قاسمی

مسیر این ورزشکار را با انگشت نشان بده و بعد مجلّه را ببند و بگو که در مسیر او چه چیزهایی دیده‌ای!



● ناصر کشاورز
● تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان

عروسک و اژدها

خواهرم عروسکش
گم شده باز دوباره
داره غصّه می‌خوره
خیلی اونو دوست داره

شاید اون رفته باشه
توی شهر قصّه‌ها
نکنه عروسکو
خورده باشه اژدها!

نمی‌دونیم اون کجاست
تو خونه‌ست یا بیرونه
جای این عروسکو
هیچ کسی نمی‌دونه

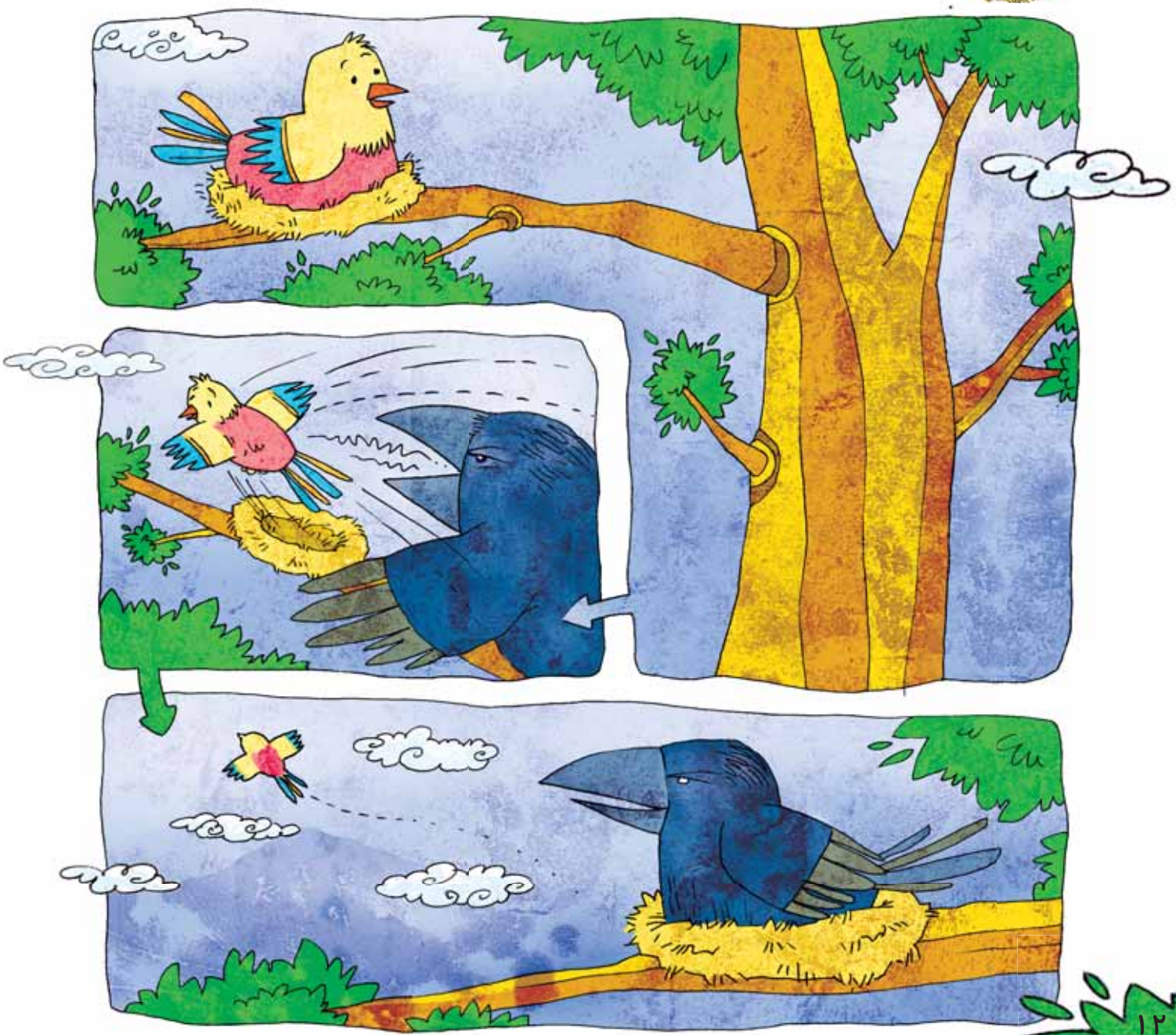
خواهرم! بیا باهم
توی قصّه‌هابریم
می‌تونیم با همدیگه
اژدها رو بگیریم

من اونو با شمشیرم
می‌زنم می‌کُشمش
می‌آرم عروسکو
بیرون از اون شکمش

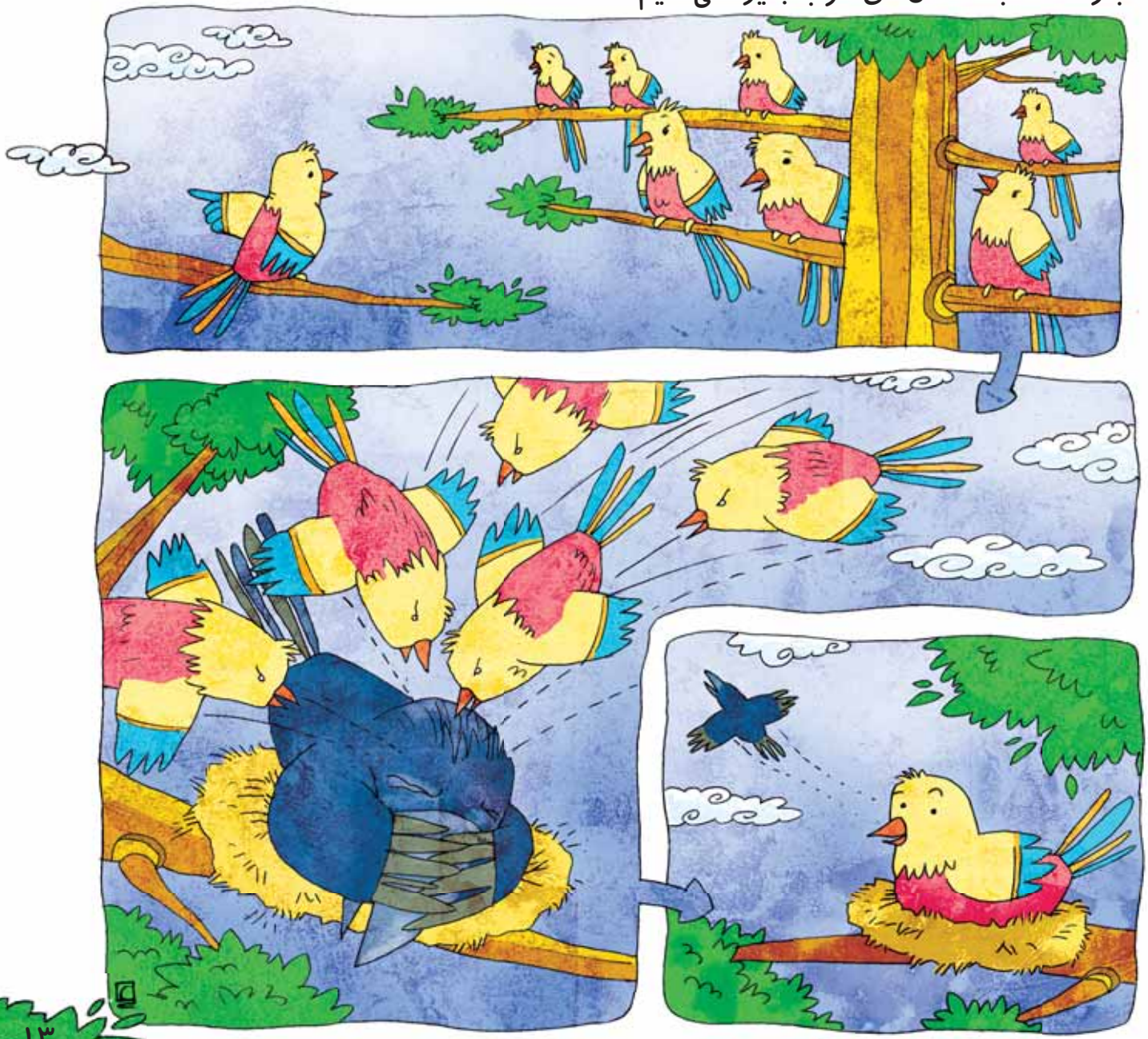


لانه، لانه‌است!

• تصویرگر: علی عطایی

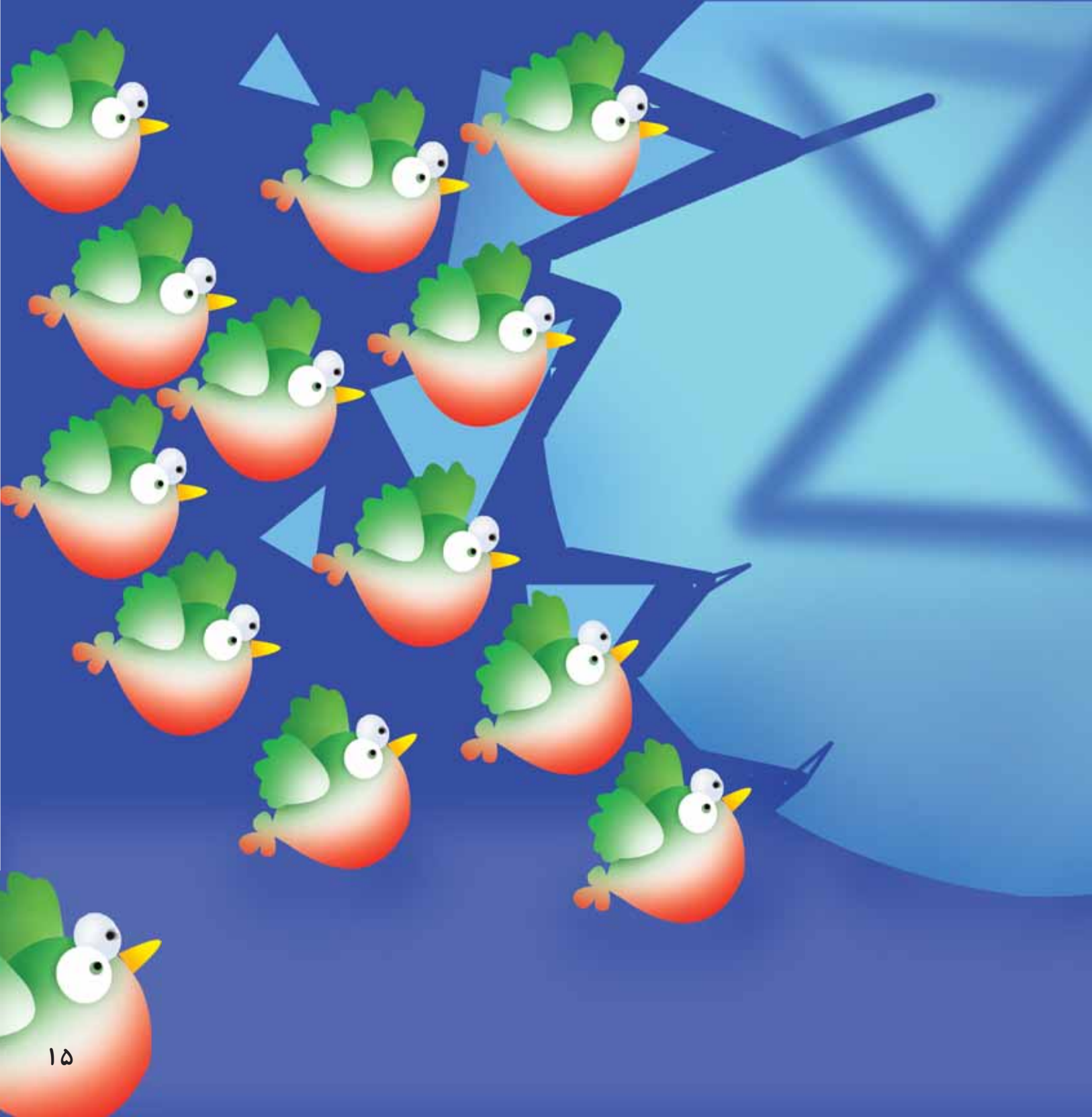


برای این تصویرها، یک داستان تعریف کن! از یک بزرگ‌تر خواهش کن آن را بنویسد و برای ما بفرستد. ما به داستان‌های خوب جایزه می‌دهیم.





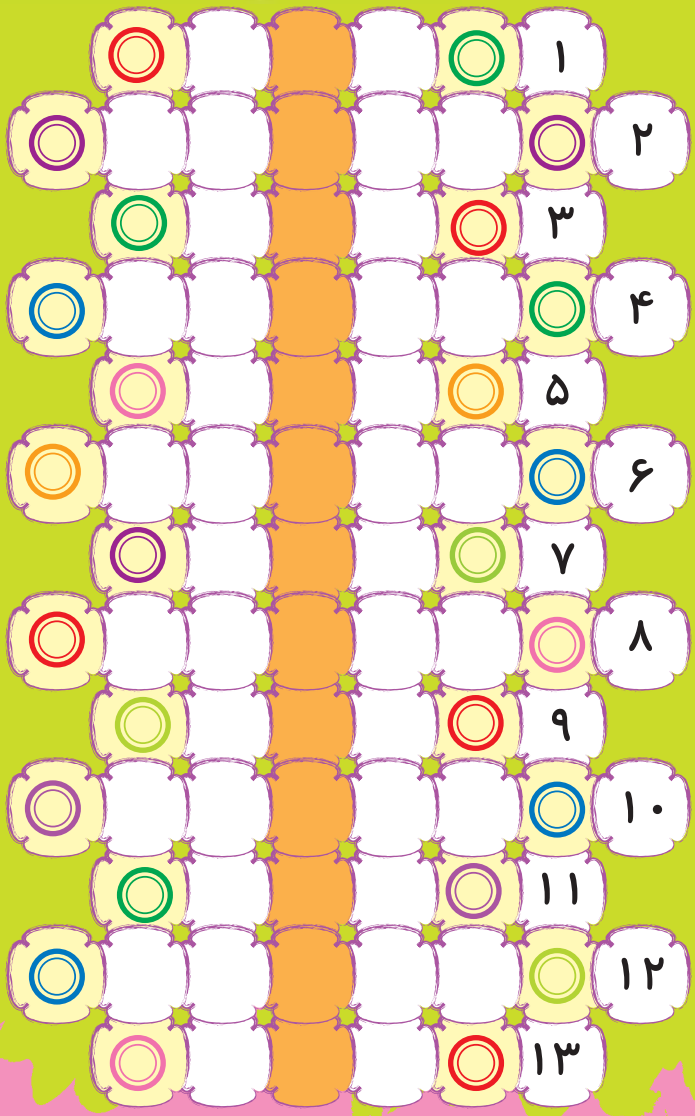
• تصویرگر: سیاوش ذوالفقاریان





جدول

توجّه: پس از حلّ جدول، ستون رنگی را از بالا به پایین بخوانید تا به رمز جدول برسید.



برندگان مسابقه‌ی عنکبوت بدجنس

۱ـ سیده نرگس سید خلیل‌الهی ـ ۶ ساله از اردبیل
۲ـ رضا افضلی ـ ۸ ساله از گچساران
۳ـ سپیده خوشحال ـ ۷ ساله از رشت





• طراح جدول: ابراهیم زارعی

• تصویرگر: سعید رزاقی

۱ـ از لبنیّات است که آن را با آش می‌خورند.

۲ـ چیزی که پیدا نیست.

۳ـ هم نام سوره‌ای از قرآن کریم است و هم حیوانی بزرگ با دندان‌هایی قیمتی.

۴ـ با آن غذا را می‌جویم.

۵ـ برکت سفره‌هاست.

۶ـ خرس عروسکی که بسیار کم یاب است.

۷ـ پولی که برای انجام کاری به کسی بدهند.

۸ـ به حیوانی که پرواز می‌کند، می‌گویند.

۹ـ اوّلین پیامبر خداست.

۱۰ـ برجستگی پشت شتر که آب را در آن ذخیره می‌کند.

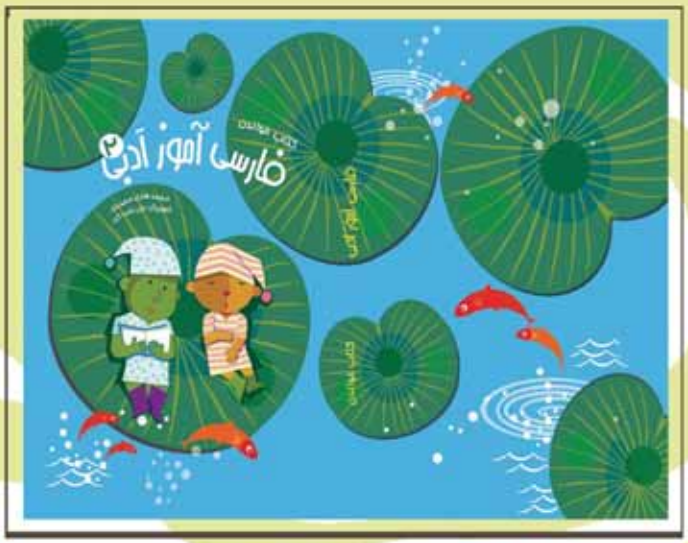
۱۱ـ وسیله‌ی پرواز پرنده است.

۱۲ـ کسی که در مسابقه‌ای پیروز شده باشد.

۱۳ـ بی‌ادب ندارد.







• تصویرگر: علی عامه‌کن

معرفی کتاب

فارسی آموز ادبی ۱ و ۲

فارسی آموز ادبی ۱ و ۲، داستان دو موجود کوچک و دوست‌داشتنی است به نام‌های نخودی و نخودی‌فرنگی که هم دیگر را پیدا می‌کنند و با هم دوست می‌شوند. این دوست‌ها به کارهای هیجان‌انگیز و جالب دست می‌زنند و با کارهایشان به شما بچّه‌های عزیز حرف‌های الفبا را می‌آموزند.

این دو کتاب را آقای محمّدهادی محمّدی نوشته و با تصویرسازی‌های زیبا و هنرمندانه آقای علی عامه‌کن به چاپ رسیده است. این کتاب‌ها را می‌توانید از نشر چیستا تهیه کنید. در ضمن جلد سوم این کتاب هم در راه است.



رنگ کن!

• تصویرگر: فاطمه قاسمی

اوّل رنگ هر شکل را پیدا کن و بعد آن را رنگ کن!





مادر بزرگ

مادر از دختر کوچک خود پرسید: «دخترم! چرا تو فقط از دست مادربزرگ دارو می‌خوری؟»
دختر جواب داد: «برای این که دست مادر بزرگ می‌لرزد و شربت توی قاشق باقی نمی‌ماند!»



رضایت

ناظم: «آقا پسر! در مدرسه‌ی قبلی از شما رضایت داشتند؟»
پسر: «بله آقا، موقع اخراجم به همه شیرینی دادند!»

تخم‌مرغ آب‌پز

مردی هر روز به مرغ‌هایش آب داغ می‌داد. از او پرسیدند: «چرا آب داغ می‌دهی؟»
گفت: «می‌خواهم مرغ‌هایم آب داغ بخورند تا تخم‌مرغ آب‌پز بگذارند.»





فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک ششماهه ۹۰۰ تومان و مبلغ اشتراک یکساله ۱۸۰۰ تومان می‌باشد.

مبلغ مورد نظر خود را به شماره حساب ۲۱۸۲۰۵۵۵ بانک تجارت شعبه میدان هفتم تیر به نام انتشارات شاهد واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجله شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک۳

صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵، انتشارات شاهد

نام: ..... نام خانوادگی: ..... تاریخ تولد: ../../۱۳..

نشانی: .....

کد پستی: ..... تلفن: .....

مدت اشتراک: ۶ ماه ○ یک سال ○

بچّه‌های مجله

مهدی اصلاحچی
توفیق فرجانی‌نژاد
سینا عمرانی
مریم ثقفی
یاسمن احمدی‌نیا
فاطمه فرشاد

مریم پورمند
مطهره نظری تختی
امیرحسین نریمان
فاطمه محرابی
غزل عالم‌گرد
ملیکا اسعدی

امیر ابراهیمی
آیلین وطن دوست
علی توکلی‌نیا
کیمیا صبحدم
ریحانه سلطان شاه
مریم آتانژاد

ام‌البنین نیرومند
محمد طه‌مرادیان
کورش نجم آبادی
شکوفه قنبری
نهال بابایی
احسان عباس‌پور

مهمان‌های شاهد کودک در دفتر مجلّه

عکس: حمید رضا همّتی







روزی که شاهد کودک، شاهد شادی دوستدارانش بود!







دنیای گربه‌ها



معمولاً هر مامان گربه در هر زایمان ۶ بچّه به دنیا می‌آورد. چشم‌های بچّه گربه‌ها تا ۹ روز بسته است و نمی‌توانند جایی را ببینند، ولی بعد یواش یواش دنبال مادرشان راه می‌افتند و در مدرسه‌ی مامان درس‌های گربه‌ای یاد می‌گیرند. بچّه گربه‌های بی‌دندان شیر می‌خورند و وقتی دندان در آوردند، گوشت هم می‌خورند. گربه‌ها دشمن موش‌ها

• تصویرگر: مریم حرمی



گربه ناخن‌هایش را بیرون می‌آورد و غذایش را با دست نگه می‌دارد. در دهان گربه‌ها چهار دندان تیز وجود دارد که به آن‌ها دندان نیش می‌گویند. گربه با همین دندان‌ها گوشت را تکّه تکّه می‌کند.

بچّه گربه‌ها دوست دارند که با کاموا بازی کنند. در این تصویر، گربه فقط یک سرنخ را گرفته، فکر می‌کنی آن سرنخ کدام کاموا است؟ شماره ۱، ۲ یا ۳؟



نقاشی‌ها



شهرزاد احمدیان



زهرا باخدا-کلاس سوّم



رهام دودانگه- شش ساله از نظر آباد



نگار رهبر-۸ساله



مهرناز سلطانی-۵ساله از کرج



محمّد علی مددی

آریا امامی

زینب صالحی

محمّدامین همّتی

الهه صمدی گرمخانه

داستان کودک

جوجه‌ای که فایده داشت

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود جز خدای مهربان هیچ‌کس نبود. جوجه کوچولو توی یک مزرعه، تنها با چشم‌های گریان نشسته بود. گاو از آن جا رد می‌شد، جوجه کوچولو را دید و گفت: «آهای، آهای جوجه کوچولو چرا گریه می‌کنی؟ جوجه گفت: «من هیچ فایده‌ای برای انسان‌ها ندارم، جیک‌جیک.» گاو گفت: «درست است. جز من توی این مزرعه کسی فایده‌ای ندارد.»

گوسفند که صدای گریه را شنیده بود پیش آنها آمد و پرسید: «چه شده است؟» جوجه ماجرا را تعریف کرد. گوسفند گفت: «گاو جان، مگر جوجه دانه نمی‌خورد، وقتی بزرگ شد، مرغ نمی‌شود؟ برای انسان‌ها تخم نمی‌گذارد؟ می‌دانی تخم‌مرغ برای انسان‌ها چه فایده دارد؟ پس چرا فایده‌های جوجه را مسخره می‌کنی؟» جوجه اشک‌هایش را پاک کرد و خوش‌حال شد. بعد گوسفند به گاو گفت: «گاو مهربان، مگر انسان‌ها از شیر، گوشت و پوست تو استفاده نمی‌کنند؟ پس تو هم فایده داری. خداوند بزرگ همه‌ی حیوانات را برای انسان آفریده است. برو و از جوجه معذرت خواهی کن!

گاو هم همین کار را کرد و آن‌ها سال‌های سال در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی کردند.

• مریم نقوی

تصویر این صفحه از نقاشی‌های شماست.





این کتاب در انتشارات شاهد به چاپ رسیده است.
عکس: حمیدرضا همّتی